

دکتر جان اسوالت ، خروج، جلسه ۴، خروج ۷-۸

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر جان اسوالت و آموزه‌های او در مورد کتاب خروج است. این جلسه ۴، خروج ۷-۸ است.

من معتقدم که ساعت فرا رسیده است. شما اینجا هستید و من اینجا هستم، بنابراین فکر می‌کنم بهتر است شروع کنیم. بیایید با هم دعا کنیم. پدر، ما دوباره با شادی در قلب‌هایمان به سوی تو می‌آییم.

ما از تو سپاسگزاریم که به لطف تو، افتخار آشنایی با تو را داشته‌ایم. ما به میلیاردها نفر در جهان فکر می‌کنیم که این فرصت را ندارند و هیچ دلیلی نمی‌دانیم که چرا باید مورد لطف تو قرار بگیریم، اما از تو سپاسگزاریم. از تو سپاسگزاریم که به هر طریقی که برای هر یک از ما بود، پیام را به ما رساندی و ما آن را شنیدیم و پاسخ دادیم.

متشکرم. شما را ستایش می‌کنم. از شما به خاطر افتخاری که امشب برای مطالعه کلامتان داریم، سپاسگزاریم.

و یک بار دیگر، از تو می‌خواهیم که روح القدس خود را به ما عطا کنی. بگذار کلام تو دوباره زنده شود، و همانطور که ما یاد می‌گیریم و درک بیشتری پیدا می‌کنیم، نسبت به کار روح تو در ما حساسیت بیشتری پیدا، خواهیم کرد. ای پروردگار، ما را از آن افزایش بیهوده دانش، که فقط افزایش بی‌حاصلی است، رهایی بخش مگر اینکه بیای و روح خود را در قلب‌های ما قرار دهی تا این دانش واقعاً به حکمت و بینش تبدیل شود. به نام تو دعا می‌کنیم. آمین.

بسیار خوب، امشب به فصل‌های ۷ و ۸ نگاه می‌کنیم، و مثل همیشه، راهنمای مطالعه برای هفته آینده روی میز است، و من از شما دعوت می‌کنم، بیایید ببینیم، آیا این، بله، کار می‌کند، خوب است.

بنابراین، ما به وقایع رهایی نگاه می‌کنیم. ما در فصل ۱ در مورد نیاز به رهایی صحبت کرده‌ایم. در فصل ۲، آماده‌سازی رهایی‌بخش. در فصل‌های ۳ و ۴، فراخوان رهایی‌بخش.

فصل ۵، پیشنهاد رهایی. و اکنون آماده‌ایم تا در مورد وقایع رهایی که ما را در فصل‌های ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱ و هدایت می‌کنند صحبت کنیم. و امشب، با نگاهی به فصل‌های ۷ و ۸، به چهار بلای اول می‌پردازیم ۱۲.

هفته‌ی پیش در مورد فصل ۶ و دلیل احتمالی تبارشناسی، مشخص کردن اینکه این افراد چه کسانی هستند و ارتباطشان با ابراهیم صحبت کردیم. این چیزی نیست که فقط به خاطر تازگی‌های ظهور یک جانی باشد. این چیزی نیست که از روی علاقه‌ی خودسرانه‌ی خدا به این گروه اتفاق افتاده باشد.

این در واقع تحقق آن وعده‌های باستانی است. و بنابراین، همانطور که هفته گذشته، فصل ۶، آیه ۲۶ دیدیم، این موسی و هارون بودند که خداوند به آنها گفت. حال، به آیات ۲۸، ۲۹ و ۳۰ نگاه می‌کنیم و وقتی آنها را با فصل ۶، آیات ۱۰، ۱۱ و ۱۲ مقایسه می‌کنیم، می‌بینیم که آنها بسیار بسیار مشابه هستند، اما دقیقاً مشابه نیستند.

چه تفاوتی بین فرامین موجود در فصل ۶، آیه ۱۱ و فرمان موجود در فصل ۶، آیه ۲۹ وجود دارد؟ تفاوت بزرگی نیست، اما واقعاً یک تفاوت است. بسیار خب، دقیقاً. در وهله اول، به فرعون، پادشاه مصر، بگویید. که بنی‌اسرائیل را رها کند.

در دومی، این است که من خداوند هستم، هر چه به تو می‌گویم به فرعون، پادشاه مصر، بگو. بنابراین، یک پیشنهاد این است که در دومی سطح متفاوتی از اقتدار نسبت به اولی وجود دارد. آیا نظر دیگری در مورد اهمیت این تفاوت دارید؟ بله، بله.

به فصل ۷، آیات ۱ و ۲ نگاه کنید. آنها چه ارتباطی با این بحث دارند؟ هارون قرار است پیام را برساند، و آن را از چه کسی دریافت خواهد کرد؟ او قرار است آن را از موسی دریافت کند، و موسی قرار است آن را از خدا دریافت کند. بنابراین، خدا دوباره تأکید می‌کند که شما از طرف خودتان صحبت نمی‌کنید. شما صرفاً آنچه را که آموخته‌اید، به دست آورده‌اید و جمع‌آوری کرده‌اید، نمی‌گویید.

شما از طرف خدا با این مردم صحبت می‌کنید. و من فکر می‌کنم که این می‌تواند در پاسخ موسی تفاوت ایجاد کند، زیرا اگرچه موسی هم همین را می‌گوید، و ما هفته گذشته در مورد اهمیت احتمالی معنای تحت‌اللفظی آن صحبت کردیم، من مردی با لب‌های ختنه نشده هستم. موسی هم اینجا همین را می‌گوید.

با این وجود، موسی پیش می‌رود و کاری را که خدا به او گفته بود انجام می‌دهد. بنابراین، من فکر می‌کنم آن حس، حس تازه‌ای که موسی، تو یک سفیر هستی. تو از جانب خودت صحبت نمی‌کنی.

شما فقط از طرف من صحبت می‌کنید، و اگر فرعون خوشش نمی‌آید، مشکل شما نیست. فکر می‌کنم این نکته‌ی مهمی است که هر کسی در وزارتخانه باید به خاطر داشته باشد. ما سفیر هستیم.

ما فقط پیام را می‌رسانیم. گاهی اوقات، مردم پیام‌آور را می‌کشند، اما این هنوز به ما ربطی ندارد. به خودش مربوط است.

و بنابراین، من فکر می‌کنم آن عنصری که من صحبت می‌کنم، تو پیام را به هارون می‌رسانی، هارون از آنجا پیام را می‌رساند، در نهایت، این به تو مربوط نیست. این به من مربوط است. حالا به آیه ۵ نگاه کن. هدف از بلاها چیست؟ هر یک از بلاها ارتباطی با خدایان دارد، و این آیه چه می‌گوید؟ وقتی این را بسط دهم، آنها خواهند فهمید که من خداوند هستم.

تقریباً بیرون آوردن بنی‌اسرائیل در درجه دوم اهمیت قرار دارد. وقتی این کارها را انجام دهم، آنها مرا خواهند شناخت و در نتیجه بنی‌اسرائیل آشکار خواهند شد. به طور بالقوه، این اتفاق خواهد افتاد.

همینطور است، و می‌بینید، همانطور که به هفته آینده نزدیک می‌شویم، برخی از مصری‌ها واکنش نشان می‌دهند. بنابراین، بله، من فکر می‌کنم حداقل به طور ناخودآگاه نشان می‌دهد که خدا به همه علاقه دارد، نه فقط به بنی‌اسرائیل، بلکه همه می‌دانند او کیست. خوب، اساساً، در زبان عبری، کلمه‌ای که در همه جا ترجمه می‌شود، ایده اولیه دانش را دارد که نتیجه تجربه شخصی است.

بنابراین، می‌دانید، من ممکن است بدانم که زمین ۹۳ میلیون مایل از خورشید فاصله دارد، اما آن را به معنای کتاب مقدسی نمی‌دانم. به معنای کتاب مقدسی، این شما هستید که این را تجربه کرده‌اید و در نتیجه، این آگاهی تجربی را دارید. بنابراین، این چیزی است که اینجا وجود دارد.

آنها قرار است واقعیت هویت و وجود من را تجربه کنند. حالا، کمی در مورد بخش دوم سوال صحبت کردیم. چرا مردم را از مصر بیرون نمی‌کشیم؟ بسیار خوب، بسیار خوب.

مم-مم، مم-مم، مم-مم، مم-مم. خدا می‌خواهد مردم بدانند که من هستم. حالا، چرا؟ چرا مردم باید این را بدانند؟ باشه، باشه.

خدای پدران، خدای وعده. اما چرا مصریان باید این را بدانند؟ چرا کسی در جهان باید بداند که او یهوه است، که او «من هستم» است؟ بسیار خوب، همه ما مخلوقات او هستیم. چه چیز دیگری؟ همه ما باید بدانیم که او خدای یگانه است.

درست است. چرا؟ بسیار خوب، برای اینکه بتوانیم او را پرستیم. چرا باید او را پرستیم؟ برای اینکه بتوانیم با او در ارتباط باشیم.

اگر این را ندانم، احتمالاً به چه چیزی باور خواهم داشت؟ احتمالاً به این باور خواهم داشت، و احتمالاً به این باور خواهم رسید که من خدا هستم. به عبارت دیگر، خدا نگران این است که ما درک درستی از واقعیت داشته باشیم. در هسته گناه، درک نادرستی از واقعیت وجود دارد.

من در زندگی‌ام بی‌نهایت هستم و می‌توانم در طول مسیر جبران کنم. و خدا می‌گوید، ببخشید. می‌توانم بگویم. وقتی از این ساختمان بلند بپریم، قرار است بالا بروم.

این یک دیدگاه نادرست از واقعیت است. و بخش بزرگی از جهان تحت تأثیر یک دیدگاه نادرست از واقعیت قرار دارد. بنابراین، خداوند مشتاقانه نگران این است که ما به درستی فکر کنیم.

هیچ رستگاری وجود ندارد مگر اینکه به آن درک برسیم. و من قبلاً در این مورد صحبت کرده‌ام، و اگر به اندازه کافی با من همراه باشید، هر آنچه را که من می‌دانم، و حتی بیشتر، خواهید دانست. اما دو نکته اساسی برای روشن‌بینی وجود دارد.

اولاً، خدا وجود دارد. ثانیاً، تو او نیستی. موضوع اصلی همین است.

تو نهایی نیستی. من هستم. و تو باید زندگی‌ت را بر این اساس سازماندهی کنی.

بنابراین، آیا خدا می‌خواهد بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون کند؟ البته که می‌خواهد. این به خاطر وعده اوست. اما چیزی حتی عمیق‌تر از این هم وجود دارد.

کل این ماجرا وحیانی است. و این همان چیزی است که کتاب مقدس درباره آن است. کتاب مقدس سراسر درباره اشتیاق شدید خالق است که ما باید بدانیم زندگی درباره چیست.

و او حیات است. بنابراین، کل این کتاب در مورد این واقعیت است که خالق سخن می‌گوید. و شور و اشتیاق او از پیدایش ۱ تا مکاشفه ۲۱ این است که ما او را بشناسیم.

همانطور که عهد جدید می‌گوید، هر که را درست بشناسی، حیات جاودان است. بنابراین، ما شاهد این هیچ «خواهیم بود و هفته آینده از شما می‌خواهم که برگردید و فهرستی از آنچه که در نتیجه این چیزها» می‌دانیم، تهیه کنید. و این یک فهرست مداوم خواهد بود زیرا حدود ۱۴ بار بین فصل ۷ و فصل ۱۴ تکرار می‌شود.

بسیار خوب. بیایید ادامه دهیم. خداوند به موسی و هارون گفت، وقتی فرعون از شما می‌خواهد معجزه‌ای انجام دهید، به هارون بگویید عصای خود را بردارد و آن را جلوی فرعون بیندازد، تا به مار تبدیل شود.

خب، موسی و هارون به سراغ فرعون رفتند. حالا، اینجا دوباره، می‌بینید، درست مثل فصل چهارم، ما خیلی احساساتی نشدیم، باشه، خدایا، باشه، من گفتم که نمی‌تونم چیزی بگم. گفتم که قرار نیست این کار رو بکنم.

اما باشه. باشه. من تسلیمم.

نه. او رفت و انجامش داد. و در نهایت، این چیزی است که نصیبش می‌شود.

او درست همانطور که خداوند فرمان داده بود، عمل کرد. هارون عصای خود را در مقابل فرعون و درباریانش به زمین انداخت و عصا به مار تبدیل شد. سپس فرعون حکیمان و جادوگران را احضار کرد.

جادوگران مصری نیز با فنون سری خود همین کار را کردند. هر کدام عصای خود را انداختند و عصا به مار تبدیل شد. اما عصای هارون عصاهای آنها را بلعید.

با این حال، دل فرعون سخت شد و همانطور که خداوند گفته بود، به سخنان ایشان گوش نداد. سوال خوبی بود. سوال خوبی بود.

فکر می‌کنم، باز هم وسوسه‌انگیز است که تشخیص دهیم اینها افراد واقعی هستند. اگر این یک داستان تخیلی است، فرقی نمی‌کند چند سالشان بوده است. اینها افراد واقعی هستند.

دومین چیزی که فکر می‌کنم می‌گوید این است که از دیدگاه کتاب مقدس، اینها افرادی در اواخر میانسالی هستند. خب، میانسالی همیشه فقط ۱۰ سال بعد از هر جایی که هستید است. اما باز هم می‌گوید که اینها افراد بالغی هستند.

اینها افرادی نیستند که با شور و شوق فراوان به دنبال خدمت به خدا باشند. اینها افرادی هستند که مدتی است در سفر بوده‌اند. و اگر آنها بگویند بله، ما هر کاری که او بخواهد انجام خواهیم داد؛ این نتیجه‌ی یک تصمیم‌گیری بالغانه است.

متشکرم. سوال خوبی بود. و اینها چیزهایی هستند که قبلاً هم گفته‌ام؛ دوباره می‌گویم: هیچ چیز تصادفی نیست.

هر چیزی اینجا معنایی دارد. شاید همیشه به درستی ندانیم که آن معنا چیست، اما این دلیل نمی‌شود که سعی نکنیم در موردش فکر کنیم. در واقع، باید در موردش فکر کنیم.

حالا، عمل جادوگران چه چیزی را نشان می‌دهد؟ آنها دوباره این کار را در آیه ۲۲ انجام می‌دهند، و دوباره در فصل ۸، آیه ۷ انجام می‌دهند. عمل جادوگران چه چیزی در مورد معجزات و پذیرش معجزات به ما می‌گوید؟ آنها می‌توانند جعل شوند. آنها می‌توانند جعل شوند. جادوی سیاه وجود دارد.

آره، متن همینو می‌گه. باشه. باشه.

سوال بعدی این است. این چه چیزی به جادوگران مصری می‌گفت؟ اوه... اوه... اوه.

ما اینجا با بعضی از تمرین‌کنندگان که از ما تیزتر هستند، رو در رو هستیم. بله. الان خیلی جلوتر نروید.

صبر کن. چرا خدا اجازه این کار را می‌دهد؟ بسیار خب. این تأثیر بیشتری می‌گذارد.

خیلی خب. خیلی خب. شاید داره سعی می‌کنه ماهیت جادوگرها رو رسوا کنه.

بیایید نگاه کنیم، برگردیم و بگوییم، بسیار خوب، جادوگران هرگز این کار را نکردند. جادوگران هرگز نتوانستند آن را تکرار کنند. در آن صورت مصریان در مورد کاری که موسی و هارون انجام دادند چه خواهند گفت؟ این فقط جادوی سیاه است.

همین بود. خدا در این ماجرا نقشی نداشت، هر خدایی که وجود داشته باشد. بنابراین، به نوعی می‌توان گفت که با اجازه دادن به جادوگران برای کپی کردن آن برای مدتی و سپس وادار کردن آنها به اعتراف به اینکه دیگر نمی‌توانند این کار را انجام دهند، کاملاً آشکار می‌شود که موسی و هارون در سطحی متفاوت از این جادوگران عمل می‌کنند.

فکر می‌کنم دقیقاً همین‌طور است. فکر می‌کنم اینجا هم همین اتفاق می‌افتد: خدا دقیقاً به این دلیل این را مجاز می‌داند که شما نتوانید استدلال کنید که این جادوی سیاه بوده است. شما باید همان چیزی را بگویید که جادوگران می‌گویند، و باز هم، ما داریم از خودمان پیشی می‌گیریم.

این انگشت خداست. این یک خط بسیار عالی است. و این اعترافی است به کاری که آنها انجام می‌دادند.

شاید آنها این کار را به نام خدایان خود انجام می‌دادند، اما در نهایت، می‌دانستند که این مهارت آنهاست که آن را به وجود می‌آورد. بیایید به انجیل مرقس، فصل ۱۰، آیات ۱۳ و آیات بعدی نگاهی بیندازیم. ما در گذشته به این موضوع پرداخته‌ایم، اما فکر می‌کنم هنوز نکته بسیار مهمی برای گفتن است.

مرقس، فصل ۱۰، آیات ۱۳ و بعد از آن. او، این مرجع اشتباه است. او، بله، بله، بله.

باشه، بذار ببینم می‌تونم چیزی که می‌خوام رو پیدا کنم یا نه. آره، متاسفم. متاسفم.

من شما را همراه کردم. نه، خب، متی، مرقس، لوقا. باشه.

حالا، اونی که من می‌خوام، اونیه که عیسی میگه، دلیل اینکه من با تمثیل‌ها تعلیم میدم اینه که کسانی که ایمان نمی‌آورند، نتونن ایمان بیان. حالا، ما همیشه، منظورم اینه که، خط استاندارد اینه که، او، عیسی استاد برقراری ارتباط بود. او با تمثیل‌ها صحبت می‌کرد تا برای همه کاملاً واضح باشه.

خب، این چیزی نیست که عیسی می‌گوید. متی ۱۳، ۱۰. هوم، چقدر جالب.

دارم فکر می‌کنم از کجای دنیا فهمیدم، شاید ۱۰ تا ۱۶ تا باشه؟ آره، باشه. به هر حال، نکته همینه که خدا قرار نیست کسی رو مجبور به ایمان آوردن کنه. این یکی از دلایلیه که من به کالونیست پنج اصل نیستم.

او کسانی را که تصمیم می‌گیرند ایمان بیاورند، قادر خواهد ساخت تا ایمان بیاورند. اما کسانی را که تصمیم می‌گیرند ایمان نیاورند، در این مسیر به آنها نیز کمک خواهد کرد. بنابراین کسی که نمی‌خواهد به عیسی ایمان بیاورد، می‌گوید که او واعظ نیست.

او فقط این داستان‌های کوچک و خنده‌دار را تعریف می‌کند. همین اتفاق اینجا هم می‌افتد. فرعون، دوست داری باور کنی؟ نه.

با جادوگران تان تماس بگیرید. در ادامه بیشتر در مورد این فرآیند صحبت خواهیم کرد. اما همانطور که خدا می‌گوید، اگر نمی‌خواهید باور کنید، من به شما کمک می‌کنم باور نکنید، که بسیار ترسناک است.

بسیار خوب. بنابراین، همانطور که گفته شد، طاعون‌ها حمله‌ای به خدایان مصری هستند. و بسیار مهم است که اولین حمله بر روی نیل صورت می‌گیرد.

زیرا، همانطور که در پس‌زمینه گفتم، اگر نیل نبود، مصری هم وجود نداشت. اما در جنوب مصر، می‌توان با یک پا در مزرعه گندم و پای دیگر در بیابان، درست تا جایی که آب آبیاری نیل می‌رسد، ایستاد. و قبل از سد آسوان، همه چیز مثل ساعت کار می‌کرد.

هر سال در یک هفته مشخص از تقویم، نیل طغیان می‌کرد. و هر سال در یک هفته مشخص از تقویم، نیل عقب‌نشینی می‌کرد زیرا در ۴۰۰ مایل آخر نیل هیچ شاخه فرعی وجود ندارد.

تمام آبی که قرار است وارد آن شود، تا زمانی که از مرزهای جنوبی عبور کند، وارد آن شده است و آن آب مستقیماً به رودخانه می‌رود. بنابراین، هر سال، اینجا می‌آید، بستری تازه از گل و لای ایجاد می‌کند و زیاده‌های سال گذشته را به مدیترانه می‌شوید. اولین توالی سیفون‌دار جهان.

بنابراین مصر در دوران باستان خود را موهبت نیل می‌نامید. نیل پس حیات‌بخش است. و موسی عصای خود را بر آن می‌گیرد و آن را به خون تبدیل می‌کند.

این چه می‌گوید؟ خدا منبع حیات است، نه رودخانه. در واقع، وقتی رودخانه به خون تبدیل می‌شود، منبع چیست؟ مرگ، مرگ. و در واقع، این چیزی است که ما از طریق بلایا خواهیم دید.

هر آنچه که فکر می‌کنید منبع زندگی است، جدا از حیات‌بخش، یعنی «من هستم»، مرگ است. و چقدر این در دنیای ما صادق است. من ممکن است فکر کنم که دستاوردهای من منبع زندگی هستند، نه جدا از خدا.

جدا از خدا، تمام دستاوردهای من مرگ هستند و به مرگ ختم می‌شوند. حالا، جالب است که عیسی این را برعکس کرد. به معجزات عیسی فکر کنید.

عیسی در معجزات خود چه کرد؟ او مرگ را به زندگی تبدیل کرد. او بیماری را شفا داد. او از شر شیاطین رهایی بخشید.

او بر طبیعتی آشفته حکومت می‌کرد. او مردگان را زنده کرد و در نهایت از مردگان برخاست. بنابراین، تمام آن چیزهایی که دنیا آنها را مرگ‌آور می‌داند، عیسی خداوندی خود را بر آنها نشان داد و توانست از همه آنها زندگی بیرون بیاورد.

به همین دلیل است که بلایا در عهد عتیق نشانه نامیده می‌شوند. به همین دلیل است که معجزات عیسی نیز نشانه نامیده می‌شوند. از بسیاری جهات، نشان داده می‌شود که عیسی روی دیگر سکه موسی است.

اغلب گفته می‌شود که موعظه‌ی بالای کوه به گونه‌ای طراحی شده است که با عهدی که در کوه سینا داده شد، موازی باشد. برخی پا را فراتر گذاشته و می‌گویند که این موعظه برای معکوس کردن آن طراحی شده است. من این را باور ندارم، فکر می‌کنم این اشتباه است.

اما مکمل بودن، طرف دیگر آن بودن، بله. و همین امر در مورد معجزات او نیز صادق است. بنابراین، در آیه خداوند چنین می‌گوید: از این طریق خواهید دانست که من خداوند هستم، ۱۷.

نیل به خون تبدیل خواهد شد، ماهیان نیل خواهند مرد، رودخانه متعفن خواهد شد و مصریان نمی‌توانند از آب آن بنوشند. و باز هم، جمله تکراری، آیه ۲۰، موسی و هارون دقیقاً همانطور که خداوند دستور داده بود، عمل کردند. این عبارت در تمام این بخش تکرار خواهد شد.

آنها دقیقاً همانطور که خداوند فرمان داده بود، عمل کردند. و اینجا دوباره، در آیه ۲۲، قلب فرعون سخت شد. همانطور که دفعه قبل صحبت کردیم، این صرفاً یک چیز مکانیکی نیست که فرعون واقعاً دوست داشته باشد آدم خوبی باشد و عبرانیان را رها کند، و خدا به زور قلب او را در برابر خواست فرعون سخت کرده باشد.

اصلاً مسئله این نیست. مطمئناً، فرعون فکر می‌کند که آزادی مطلق دارد و می‌تواند تصمیم بگیرد که بله، او را رها می‌کنم یا نمی‌کنم. اما در واقع، از تمام انتخاب‌هایی که در زندگی‌اش کرده، اکنون به نقطه‌ای رسیده است که ممکن است فکر کند آزادی دارد، اما ندارد.

غرورش اجازه نمی‌دهد آن آدم‌ها را رها کند. اگر این را بپذیرد، باید بپذیرد که خدا نیست. اگر این را بپذیرد، باید بپذیرد که کسی می‌تواند کاری انجام دهد که او نمی‌تواند جلوی او را بگیرد.

امکان ندارد. پس آیا خدا، در نهایت، سنگدل‌ترین است؟ بله، اما این به نوعی خلاف اراده‌ی مردم نیست، گویی آنها هیچ اختیاری در آن ندارند. به این معنا است که خدا جهان را طوری ساخته است که انتخاب‌های ما در نهایت اجتناب‌ناپذیر می‌شوند.

بنابراین، این ترکیب متنوع از اظهارات، خدا قلب او را سخت کرد، قلب او سخت شد، قلب او سخت بود، فرعون قلب او را سخت کرد، همه اینها بخشی از آن تصویر بزرگتر هستند. و بنابراین، وقتی ما، آرمینیان‌ها در مورد اراده آزاد طوری صحبت می‌کنیم که انگار هر انتخاب یک انتخاب کاملاً جدید است و ما آزادی کامل برای انجام هر کاری که می‌خواهیم داریم، این هم درست نیست. انتخاب‌های ما انتخاب‌های بعدی و بعدی و بعدی را شکل می‌دهند.

و همانطور که دفعه قبل گفتم، به همین دلیل است که تغییر مذهب در بستر مرگ تقریباً بی‌سابقه است. آیا خدا قلب فرد را سخت کرده است؟ از یک نظر، بله. اما نه برخلاف میل آنها.

خدا جهان را طوری ساخته که توالی انتخاب‌ها ما را به نقطه‌ای می‌رساند که واقعاً دیگر هیچ انتخابی نداریم. حالا، خدا را شکر، تغییر مذهب در بستر مرگ وجود دارد. خدا را شکر. او هنوز خداست و می‌تواند از موانع عبور کند.

اما این روش معمول اتفاق افتادنش نیست. خیلی خب. آره.

فیضی که پیشاپیش می‌رود و به ما ظرفیت انتخاب می‌دهد. وسلی کالوینیست‌تر از آن چیزی بود که بسیاری از مردم باور دارند که او با کالوین موافق است، ما به تنهایی در حالت غیر گرویده‌مان، ظرفیت انتخاب درست را نداریم. اما جایی که وسلی وارد شد، به این معنی است که خدا به لطف خود عمل کرده و به واسطه آن فیض، ظرفیت انتخاب را به ما داده است.

هللویاه، بله. بسیار خب، فصل هشتم. همه چیز در نهایت به خدا برمی‌گردد، درست است.

چی داری میگی؟ آره، نیستم. آره، یه چیزی این وسط درست نیست، مطمئنم. آره، آره، آره.

این مکان، مرز بین ارتدکس بودن، که همان دیدگاه آرمینیوس است، و غیرارتدکس بودن، که به اصطلاح دیدگاه پلاگیوس است، می‌باشد. پلاگیوس که مرد خوبی بود، معتقد بود که انسان‌ها ذاتاً خوب هستند و ما می‌توانیم خودمان انتخاب کنیم. ما می‌توانیم خودمان انتخاب کنیم که کار درست را انجام دهیم.

پلاگیوس و آگوستین در آنجا کشمکش بزرگی داشتند. از سوی دیگر، آگوستین به عنوان پدر کالوین، اساساً می‌گوید نه، نه، ما کاملاً درمانده هستیم و تا زمانی که خدا تصمیم نگیرد به هر یک از ما فرصت انتخاب بدهد، ما این کار را نخواهیم کرد. آرمینیوس بین این دو قطب قرار می‌گیرد، به ویژه وسلی آرمینیان که می‌گوید خدا، به لطف خود، به انسان‌ها ظرفیت انتخاب می‌دهد، اما نه به این دلیل که آنها ذاتاً خوب هستند.

خب، آیه ۲۵ از فصل هفت واقعاً با فصل هشت همخوانی دارد، و به همین دلیل است که من آن را از ۷۲۵ تا ۸۱۴ اینجا آورده‌ام. همانطور که در مقدمه گفتم، مصریان دوزیستان را می‌پرستیدند. زیرا دوزیستان این توانایی قابل توجه را دارند که در دو دنیای مختلف زندگی کنند.

آنها می‌توانند در دنیای آب یا در دنیای هوا زندگی کنند. این یک مهارت بسیار کاربردی است. اغلب گفته می‌شود که مصریان شیفته‌ی مرگ بودند.

این واقعاً درست نیست. مصری‌ها شیفته‌ی زندگی هستند. و چیزی که نگرانش بودند این بود که شاید بهشت از مصر بدتر باشد.

با وجود دوست پزشکمان اینجا، مصری‌ها تا به امروز مسافران خوبی نیستند. چرا باید بخواهید بهشت را ترک کنید؟ دمای متوسط دلبپذیر در تمام طول سال، تقریباً همیشه آفتابی، و رودخانه‌ای که تمام نیازهای شما را برآورده می‌کند. تصور اینکه زندگی بعدی ممکن است بدتر از بهشت باشد، بسیار آسان است.

ممکن است مثل کنعان باشد. بنابراین، اشتیاق آنها به مرگ، تلاشی است برای انجام هر کاری که از دستشان بر می‌آید تا مطمئن شوند که دنیای بعدی حداقل به خوبی مصر خواهد بود. به همین دلیل است که ما اطلاعات زیادی در مورد زندگی مصریان داریم، زیرا آنها ماکت‌هایی از معیشت خود می‌ساختند و آن را در مقبره قرار می‌دادند.

خب، ما مدل‌های زیبایی از یک مزرعه لبنیات مصری داریم. خب، وقتی کشاورز بعد از مرگش از خواب بیدار می‌شود، آیین مربوطه روی سقف مقبره‌اش یا در بعضی موارد روی داخل جعبه مومیایی‌اش نوشته شده است، و او می‌تواند آیین را بخواند، و بوم، دوباره مزرعه لبنیاتش آنجاست. خب، آیا باید قورباغه را بپرستیم؟ اوه، کاملاً.

یک قورباغه، یک قورباغه می‌تواند در دو دنیا زندگی کند. من دوست دارم این مهارت را داشته باشم. می‌خواهم بتوانم هم در این دنیا و هم در دنیای آینده زندگی کنم.

خدا می‌گوید، قورباغه می‌خواهی؟ من چند تا قورباغه دارم. توی کابینتت، توی تختت، روی میزت. قورباغه می‌خواهی؟ یک یا دو تا قورباغه داشته باش.

آیا قورباغه‌ها منبع حیات هستند؟ نه، آنها مرگ هستند. جدا از «من هستم»، هر چیزی که ادعا می‌کند می‌تواند به اینجا حیات ببخشد، دروغ می‌گوید. او حیات است.

و زندگی هدیه‌ای از جانب اوست که ما نمی‌توانیم آن را خلق کنیم و نمی‌توانیم برای همیشه حفظش کنیم. حالا، من نوعی امید دارم که بتوانم تا ۱۰۲ سالگی زنده بمانم، چون فکر می‌کنم در سال ۲۰۴۲، که به نظرم می‌گویند ۱۰ آوریل، همه ما خدا خواهیم شد. در آن زمان، آنها کامپیوترهایی خواهند داشت که از گلبول‌های خون کوچک‌ترند و می‌توانند کاشته شوند و ما همه چیز را خواهیم دانست.

ما کنترل مطلق بر زندگی خود خواهیم داشت و خدا خواهیم بود. حالا مردم این را جدی می‌گویند. شوخی نمی‌کنند.

خب. کسل‌کننده به نظر می‌آید. کسل‌کننده به نظر می‌آید؟ خب، نمی‌دونم.

اگر مجبور باشم تمام روزم را صرف جستجو در گوگل کنم، خیلی وحشتناک به نظر می‌رسد. اما به هر حال آنها دارند با آن کنار می‌آیند.

عواقبش برای تو چیه؟ نمی‌دونم چطور از این موضوع بگذرم. به جایی که داستان علمی تخیلی هست. بذار اون کرم از کنترل خارج بشه.

باشه. خب. قورباغه‌ها میان، جادوگرها این کار رو می‌کنن، اما به آیه هشتم نگاه کنید.

نکته چیه؟ دقیقاً. دقیقاً. دقیقاً.

برخلاف میلش، او مجبور می‌شود اعتراف کند که موسی با کسی یا چیزی در ارتباط است. توجه کنید که او از جادوگرانش نمی‌خواهد که او را ببرند. حال، نکته‌ی گفته‌ی موسی در آیه‌ی نهم چیست؟ اهمیت تعیین زمان چیست؟ این قدرت یهوه را اثبات می‌کند.

—هفته‌ی آینده کمی بیشتر در این مورد صحبت خواهم کرد، اما این فقط برای تحریک اشتباهی شماس است. ضمناً، برای تحریک اشتباهی شماس، نه برای تحریک اشتباهیتان.

من همیشه اینو از دانشجو هام می‌شنوم. می‌خوام اشتها تون رو کم کنم. نه، این آبکیه؛ داره اشتها تون رو بیشتر می‌کنه.

به هر حال، این رایگان است. مردم، در تمام طول سال‌ها، تلاش کرده‌اند نقل قول‌ها و توضیحات طبیعی برای این معجزات پیدا کنند. در دهه ۱۸۸۰، سیل وحشتناکی در یکی از شاخه‌های نیل که خاک آن تقریباً شبیه خاک گرجستان است، رخ داد.

این خاک قرمز است. و بنابراین، این توده گل قرمز به نیل رفت و درست مانند یک گلوله قرمز از نیل پایین آمد. آه، همین، همین.

و قورباغه‌ها از لیوان خوششان نیامد، بنابراین قورباغه‌ها بیرون آمدند و قورباغه‌ها مردند و مگس‌ها تفاوت بین یک رویداد طبیعی و یک معجزه چیست؟ و من الان فقط می‌خواهم به شما امتیاز بدهم، و شما می‌توانید در مورد آن فکر کنید. شماره یک، شدت است.

دوم، زمان بندی است. آیا شگفت‌انگیز نیست؟ آن حجم زیاد آب گل‌آلود درست در لحظه‌ای که موسی عصایش را روی آن نگه داشته بود، به آنجا رسید. او حتماً خدمات تلگراف خوبی داشته است.

و دوباره این است. اوه، قورباغه‌ها فقط از آب بیرون آمدند چون از آب خوششان نمی‌آمد، ها؟ زمانی را که می‌خواهید آن قورباغه‌ها از بین بروند به من بدهید. شدت، زمان بندی و قدرت تشخیص

فرض کنید فردا صبح شکافی در زمین محوطه مدرسه الهیات ایجاد شود و دود غلیظی از آن بیرون بیاید و ظرف چند دقیقه مقداری خاکستر از آن بیرون بزند و خاکستر بیشتر و خاکستر بیشتر و خاکستر بیشتر و در نهایت به گدازه تبدیل شود. آن چیست؟ این یک آتشفشان است، یک رویداد طبیعی است. اما فرض کنید امشب به شما بگویم که خدا مدرسه الهیات آذیری را قضاوت کرده است و فردا صبح یک آتشفشان در محوطه مدرسه ظاهر خواهد شد.

این یک معجزه است. همان اتفاق، اما دوباره، از این نوع مسائل. بنابراین این زمان بندی بسیار مهم است.

بله؟ اگر من فرعون باشم، خواهم گفت، نه، فردا نمی‌گویم، الان می‌گویم. فردا می‌گویم. این سوال خیلی خوبی است، و کاش جوابش را می‌دانستم.

شوخی می‌کنم. شاید این باعث شود افراد بیشتری آنجا باشند تا شاهد آن باشند. خب، فرعون نمی‌خواهد آنها شاهد آن باشند.

خب، بله، من گمان می‌کنم که این موضوع به فرعون که هنوز سعی در دستکاری اوضاع دارد، مربوط می‌شود. نمی‌دانم این چیست. اعلامیه‌ای منتشر کنید که فردا از شر کاوشگر خلاص می‌شوم.

مممم، آره، آره. فکر می‌کنم باید به همچین چیزی اتفاق بیفته، چون سوالت، به نظرم خیلی طبیعیه. چرا همین الان نه؟ اما به چیزی تو تلاش مداومش برای دستکاری کردنشون هست.

البته، حشرات هم می‌آیند. جالب است اگر نسخه‌های مختلفی داشته باشید، بعضی نسخه‌ها می‌گویند شپش، بعضی می‌گویند پشه، بعضی دیگر می‌گویند حشرات دیگر. عبری کمی شبیه کارن است.

حشره، حشره است، حشره است. و این کلمه عبری به معنی حشرات است. و تقریباً هر چیزی را که بخواهید شامل می‌شود.

و این چیزی است که اتفاق می‌افتد. مصری‌ها هم حشرات را می‌پرستند. باز هم، به همان دلیل

به نظر می‌رسد که آنها این توانایی‌های نمایشی را دارند. همانطور که می‌دانید، در مومیایی‌ها، تعداد زیادی از به اصطلاح سوسک‌های سرگینی، طلسم‌های سنگی کوچک، پیدا می‌شود. از بالا به آن نگاه می‌کنید، و من قرار بود امشب مال خودم را با خودم بیاورم و فراموش کردم.

از بالا به پایین نگاه می‌کنید و از کنار به آن نگاه می‌کنید. خب، این طلسم‌ها این شکلی هستند. به آنها سوسک سرگین می‌گویند.

این سوسک اسکاراب یا سوسک سرگین است. سوسک‌های سرگین به این دلیل مقدس هستند که تخم‌های خود را در یک توپ کود می‌گذارند و توپ کوچک کود را تا زمانی که لارو از تخم بیرون بیاید، در جاده هل می‌دهند. این خیلی جالب است.

این حشره می‌داند چگونه کود را به زندگی تبدیل کند. به همین دلیل است که صدها عدد از آنها در مومیایی‌ها پیچیده شده‌اند. چون بدن ما به کود تبدیل می‌شود.

و این حشره کوچولو، هی، می‌تونه کود رو به حیات تبدیل کنه. همین اتفاق برای مگس‌ها هم می‌افته. مگس‌ها فوق‌العاده‌ان.

آنها می‌توانند گوشت فاسد را به زندگی تبدیل کنند. نوعی زندگی جیغ‌زننده، خزنده و خزنده، اما به هر حال این زندگی است. خدا می‌گوید، حشره می‌خواهی؟ چندتا حشره داشته باش.

شما را زنده نخواهند کرد. آنها شما را خواهند کشت. بنابراین، آیه ۱۹، جادوگران به فرعون می‌گویند، این انگشت خداست.

این جادوی سیاه نیست، فرعون. این چیزی نیست که در مدرسه هری پاتر یاد بگیری. این خداست که دارد کار می‌کند.

چرا گفتند ابراهیم جادو است؟ نه، اینطور نیست. بسیار خوب، این جادوی کتاب مقدس نیست. نکته‌ی بسیار خوبی است.

وقتی مصری‌ها می‌خواهند درباره خدا، قلمرو خدایان صحبت کنند، به معنای واقعی کلمه می‌گویند خدا. یکی از معدود قطعاتی از مصر که من به یاد دارم. پانتور، خدا.

و این روشی است که آنها بیان می‌کنند. بنابراین، این انگشت الوهیت است. این انگشت الوهیت است.

این نکته‌ای است که آنها مطرح می‌کنند. بسیار خوب، دوباره توجه شما را به نکته‌ای که هر بار مطرح می‌شود، مانند آیه ۲۰، جلب می‌کنم. این چیزی است که خداوند می‌گوید.

قوم مرا رها کن تا مرا پرستش کنند. او نمی‌گوید، قوم مرا رها کن تا بتوانند در سرزمین کنعان آزاد باشند. این یک نتیجه‌ی فرعی خواهد بود.

اما نکته‌ی اصلی رهایی این است که آنها می‌توانند بخشی از این فرآیند شناخت یهوه باشند. بنابراین، بارها و بارها، این نکته مطرح می‌شود. بسیار خوب، بله، ما در مورد تغییر مذهب در بستر مرگ صحبت می‌کنیم.

بیا ببینیم که آیا در این مرجع عبرانیان بهتر عمل می‌کنم یا نه. به عبرانیان فصل سوم، ۸ و ۱۵ نگاه کنید. بله.

بنابراین، روح القدس می‌گوید، امروز، اگر صدای او را می‌شنوید، دل‌هایتان را سخت نکنید، همانطور که در زمان شورش در زمان آزمایش در بیابان انجام دادید. شما دل خود را سخت کردید. خدا به شما فرصت ورود به سرزمین کنعان را داد و شما دل خود را سخت کردید و امتناع ورزیدید.

باز هم، در آیه ۱۵، همانطور که گفته شد، امروز، اگر صدای او را می‌شنوید، دل‌هایتان را سخت نکنید، همانطور که در زمان شورش کردید. و کل کتاب عبرانیان برای مردمی نوشته شده است که نویسندگان می‌ترسد مانند بنی اسرائیل شوند. آنها مسیح را به عنوان ناجی خود پذیرفته‌اند، اما تسلیم کامل نمی‌شوند.

و بنابراین، او می‌گوید، مانند آنها نباشید. آنها دیدند که خدا چه کرد. آنها آنچه را که خدا انجام داد، تجربه کردند.

آنها این فرصت را داشتند که وارد آن رابطه کامل با او شوند و امتناع کردند. آیا شما مثل آنها نیستید؟ بنابراین دوباره، برای هر یک از ما، هر کجا که در این مسیر هستیم، سوال این است که آیا من در معرض خطر سخت شدن قلبم هستم؟ آیا خدا مرا به گام دیگری از ایمان فرا می‌خواند؟ و من می‌گویم نه.

نویسنده‌ی عبرانیان می‌گوید، این کار را نکن، این کار را نکن. بسیار خوب، برگردیم به خروج ۸. اینجا تبعیضی که به آن اشاره کردم مطرح می‌شود. آیه ۲۲، در آن روز، من با سرزمین جوشن، جایی که قوم من در آن زندگی می‌کنند، به طور متفاوتی رفتار خواهم کرد.

هیچ دسته مگسی آنجا نخواهد بود. بنابراین، ما دوباره در مورد یک رویداد طبیعی ساده صحبت نمی‌کنیم. آیا در مکان‌های مختلف جهان و در زمان‌های مختلف دسته‌های مگس وجود دارد؟ مطمئناً وجود دارد.

آیا این چیزی است که اینجا اتفاق می‌افتد؟ نه، به دلیل این شدت، شدت، و شدت آن همانطور که هفته آینده خواهیم دید، بیشتر و بیشتر خواهد شد. زمان‌بندی، و سپس تبعیض. بنابراین، در آیه ۲۵ می‌بینیم که فرعون چه می‌کند؟ او سعی می‌کند با خدا چانه بزند، اینطور نیست؟ او هنوز سعی دارد محدوده‌ای از کنترل را حفظ کند.

او هنوز هم سعی دارد کنترل اوضاع را در دست داشته باشد. بله، باشه، تو می‌تونی برای خدای خودت قربانی کنی، اما من تصمیم می‌گیرم کجا قربانی کنی. چرا این کار را می‌کنیم؟ ما هنوز می‌خواهیم کنترل اوضاع را در دست داشته باشیم، و مثل فرعون، اگر می‌توانست اجازه دهد مردم سه روز از مصر بیرون بروند، این کار از اختیارات او خارج بود.

دقیقاً. پس، هنوز انگشت شستش روی سرش بود. آره، آره، آره.

ما فکر می‌کنیم می‌توانیم راه خدا و راه خودمان را داشته باشیم. ما فکر می‌کنیم می‌توانیم نعمت‌های خدا را داشته باشیم و همچنان کنترل زندگی خودمان را حفظ کنیم. و خدا می‌گوید شما خدا نیستید.

و بنابراین، ما به جایی می‌رسیم که کنترل را واگذار می‌کنیم و به او اجازه می‌دهیم که انتخاب کند چگونه. کجا، چه زمانی و چرا. و این ترسناک است. بنابراین، موسی می‌گوید، ما نمی‌توانیم این کار را انجام دهیم.

قربانی‌هایی که ما تقدیم می‌کنیم، مصری‌ها را بیمار می‌کند. آنها ما را سنگسار می‌کنند تا بمیریم. نه، ما نمی‌توانیم این کار را بکنیم.

و خب، آیه ۲۸، من به شما اجازه می‌دهم که برای خداوند، خدایتان، در بیابان قربانی کنید، اما نباید خیلی دور بروید. و من به سادگی از شما می‌خواهم که به زندگی خودتان نگاه کنید. چه زمانی این کار را کرده‌اید؟ من می‌توانم فصل و آیه‌ای از زندگی خودم را به شما ارائه دهم.

باشه خدایا، من همینقدر بهت میدم. این کافی نیست؟ خب، همینقدر رو امتحان کنیم. این کافی نیست؟ خب، من میگم، نه، مسئله این قدر یا این قدر یا این قدر نیست.

مسئله تو هستی، تو. من تو را می‌خواهم، نه این قدر یا این قدر یا این قدر. او همه ما را می‌خواهد.

او همه ما را می‌خواهد. و می‌بینید، عشق یعنی همین. من این را بارها اینجا و جاهای دیگر گفته‌ام، اما اگر وقتی من و کارن در ساحل دریاچه میشیگان نشسته بودیم و من یک جعبه کوچک مخملی رنگ در جیبم داشتم و به او می‌گفتم، تو را می‌خواهم، و او می‌گفت که نمی‌توانی من را داشته باشی

،اما تا آخر عمرت بهت غذاهای خوشمزه میدم. تا آخر عمرت لباساتو میشورم. یه میلیون دلار بهت میدم. اما نمیتونی منو داشته باشی.

من راضی نمی‌شدم. من کاری که او می‌توانست برایم انجام دهد را نمی‌خواستم. من خودش را می‌خواستم

خب، آن چیزهای دیگر خیلی خوب بوده‌اند. مطمئنم که او در این سال‌ها بیش از یک میلیون دلار به من داده است. اما من کاری را که می‌توانست برایم انجام دهد، نمی‌خواستم

من او را می‌خواستم. و در مورد خدا هم همینطور است. خدا عاشق توست

او عاشق من است. او از ما نمی‌خواهد که برایش چه کار کنیم. او خداست

اون ما رو می‌خواد. اما ما یه سکه پنج سنتی هم امتحان کردیم. من این کار رو برای تو انجام می‌دم

نه، تو نمی‌تونی منو داشته باشی. اما من این کار رو برای تو انجام می‌دم. من اون کار رو برای تو انجام می‌دم

خدا میگه من اون چیزا رو نمی‌خوام. من تو رو می‌خوام. همه‌تو

چرا؟ چون تو یه خدای بدجنس و پرتوقعی؟ نه، چون اون عاشق ماست. من دیگه بس می‌کنم، اما نه هنوز. من عاشق چیزی هستم که جی کی چسترتون در جایی از یکی از نوشته‌هاش میگه

او درباره ازدواج صحبت می‌کند. و می‌گوید، می‌دانید، این افراد مسن نیستند که سعی می‌کنند جوانان را به این تعهدات مادام‌العمر مجبور کنند. این جوانان هستند که می‌گویند، اوه، من تو را برای همیشه دوست دارم

همانطور که در یکی از موعظه‌های مربوط به ازدواج که ایراد کردم گفتم، کاملاً مطمئنم که یک مرد ۵۵ ساله نبود که از لبه‌ی پل آویزان شد و روی آن نوشت، جولی، من تو را برای همیشه دوست دارم. و چسترتون می‌گوید کاری که ما سالمندان انجام می‌دهیم تلاش برای کمک به جوانان است تا واقعیت یک تعهد، مادام‌العمر را درک کنند. و آنها را به جایی برسانیم که اکنون در اوج شور و اشتیاق چنین تعهدی را بپذیرند، و وقتی شور و اشتیاق فروکش کند، این تعهد پابرجا بماند

این عشق خدا به ماست. او همه چیز را می‌خواهد. خب، بیایید به مزمور ۱۵:۱۰۶ نگاهی بیندازیم و به خانه برگردیم.

می‌خواهم با آیه ۱۲ شروع کنم. سپس آنها به وعده‌های او ایمان آوردند و او را ستایش کردند، اما خیلی زود فراموش کردند که او چه کرده بود و منتظر نماندند تا نقشه او آشکار شود. در بیابان، تسلیم هوس‌های خود شدند

در بیابان، آنها خدا را آزمایش کردند. بنابراین، او آنچه را که خواستند به آنها داد، اما لاغری روح را برایشان ... فرستاد. خدای من، خدای من، خدای من

خدایا، من تو را نمی‌خواهم. من کاری را می‌خواهم که می‌توانی برایم انجام دهی. من تو را نمی‌خواهم، اما هدایای تو را می‌خواهم.

و خدا میگه، واقعا؟ بله، بله. خدا میگه، باشه، اینم از اون هدایا. اما تو نمیفهمی

جدا از من، آن هدایا کشنده هستند. آه، آمریکا، آمریکا. ما تمام هدایای او را دریافت کرده‌ایم و سعی کرده‌ایم آنها را نگه داریم، نگه داریم، جدا از دهنده‌شان

، بنابراین، او آنچه را که آنها درخواست کرده بودند به آنها داد. اما برایشان لاغری روح فرستاد. حالا این را من به معنای واقعی کلمه ترجمه می‌کنم.

اینجا خوشم نمی‌آید. او یک بیماری تحلیل‌برنده را در میان آنها فرستاد، که می‌خواهم در NIV من از موردش بگویم، بی‌خیال. لاغری روح خیلی واضح‌تر است.

این چیزی است که ما در مورد آن صحبت می‌کنیم. بیایید دعا کنیم

اوه، پروردگارا، به ما رحم کن. ما اعتراف می‌کنیم، ما اعتراف می‌کنیم که بیش از حد شبیه فرعون هستیم. ما می‌خواهیم نعمت‌های تو را داشته باشیم، و می‌خواهیم راه خودمان را داشته باشیم. ما می‌خواهیم در حالی که کنترل زندگی خودمان را حفظ می‌کنیم، از هدایای تو برخوردار باشیم

به ما رحم کن. به من رحم کن. پروردگارا، به ما کمک کن تا دروغ‌های شیطان را باور نکنیم، کسی که به ما می‌گوید تو می‌خواهی ما را دستکاری و از ما استفاده کنی

کمکمان کن تا بدانیم که او دروغگو و پدر دروغ‌هاست. کمکمان کن تا بدانیم که تو ما را تا به آخر دوست داری، و می‌دانی که تا زمانی که ما کنترل امور را در دست داشته باشیم، خود را نابود می‌کنیم. کمکمان کن. پروردگارا

به ما کمک کن. به نام تو دعا می‌کنیم، آمین

من دکتر جان اسوالت هستم و تعلیماتش در مورد کتاب خروج را ارائه می‌دهم. این جلسه ۴، خروج ۷-۸ است.